

ترجمان علوم اجتماعی

راه ناهموار تمدن

هفت مقاله درباره تمدن

گزینش محمد ملاعباسی



فصلنامه علمی-پژوهشی

موشن‌نامه، م. خراسانی، تمدن، ۱۳۶۷ -

عنوان و نام پدیدآور: راه ناهموار تمدن، هفت مقاله در تاریخ تمدن /

گزینش، م. خراسانی،

مشخصات نشر: تهران: ترجمان علوم انسان، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص. ۱۲/۵۱ × ۲۰ س. م

شابک: ۸-۶۰۰-۸۰۹۱-۱۱-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: هفت مقاله درباره تمدن

موضوع: تمدن

موضوع: تمدن جدید -- مقاله‌ها و خطابه‌ها

رده بندی کنگره: ۸۱۳۹۵ م ۲ / ف ۱۱۳

رده بندی دیویی: ۹۰۹

شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۲۰۴۸۵

راه ناهموار تمدن

هفت مقاله درباره تمدن

نگارش: محمد ملاعباسی

ویراستار: سجاد سرگلی

ناشر: ترجمان علوم انسانی

طراح جلد: محسن مین عمده

صفحه آرا: علی اصغر مالک

ناظر چاپ: امیرحسین ندیری

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۵

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

ترجمان: تهران، خیابان نجات‌اللهی، خیابان اراک،

پلاک ۲۶، طبقه ۴، تلفن: ۱۸ و ۸۸۸۵۴۳۱۴

پست الکترونیک: info@tarjomaan.com

حقوق چاپ و نشر در قالب های کاغذی،

الکترونیکی و صوتی، انحصار برای انتشارات

ترجمان علوم انسانی محفوظ است.



فهرست

- ۷ مقدمه گردآورنده
محمد ملاعباسی
- ۱۹ مقاله اول..... آرمان تمدن: منشأها، معناها و اشارات
بیرت باودن
ترجمه محمد ملاعباسی
- ۲۱ احیای «تمدن»
- ۲۵ سرچشمه های فرانسوی تمدن
- ۳۳ سرچشمه های انگلیسی تمدن
- ۳۸ کولتور آلمانی در برابر تمدن
- ۴۶ تمدن چه سخاها را دارد و به چه چیزها دلالت می کند؟
- ۵۷ مقاله دوم..... تمدن و سرچشمه های آن
آرپاد ساکولسای
ترجمه سید علی تقوی نسب
- ۶۴ نظریه پردازی آرپاد ساکولسای و پاشی نظم
- ۶۵ تمدن و سبب انگلی
- ۶۷ ژرار و مکانیسم تمدن
- ۷۰ مضمون سازی از فرایند متبیدن تمدن
- ۷۰ بردری
- ۷۱ نهادینه گردانی
- ۷۲ ریاضت طلبی
- ۷۵ کاریرما و یارسیا
- ۸۵ نتیجه گیری
- ۸۷ مقاله سوم..... برخورد تمدن ها: مدلی برای توسعه تاریخی؟
گرگوری ملیویش
ترجمه محمد ملاعباسی

مقاله چهارم..... تمدن به منزله تاریخ	۱۰۹
کریستینا زُخاس	
ترجمه سید علی تقوی نسب	
خشونت و گفتمان	۱۱۳
تفاوت و خشونت	۱۱۷
رؤییم بازنمایی	۱۲۱
مقاله پنجم..... تحلیل تمدنی: نوسازی سنت جامعه شناختی	۱۲۹
ادوارد تیریاکیان	
ترجمه محمد ملاعباسی	
۱. تمدن به مثابه گفتمان	۱۳۱
۲. احیای دوباره سنت جامعه شناختی تحلیل تمدنی	۱۳۹
نسل اول: ویر و دیم و موس	۱۳۹
نسل دوم: بی بی های تمدن	۱۴۳
نسل سوم: آینه های تاریک و آنتینگتون	۱۴۶
۳. تمدن مدرنیته و مدرسه تمدن ها	۱۴۹
مقاله ششم.....	۱۵۷
آیامی توان تمدنی زوال یافته را با سازش کرد؟ تمدن اسلامی یا اسلام مدنی؟	
مهدی مظفری	
ترجمه محمد ملاعباسی	
مقدمه و فرض های اولیه	۱۵۹
ملاحظات نظری: زوال و احیا	۱۶۲
ملاحظات تجربی: ظهور و سقوط تمدن اسلامی	۱۶۸
ملاحظات نظری: چطور بازسازی ممکن می شود؟	۱۷۶
سه شاهراه	۱۷۷
نتیجه گیری: تمدن اسلامی یا اسلام متمدنانه؟	۱۸۸
مقاله هفتم..... برای آخرین بار، تمدن	۱۹۳
حمید دباشی	
ترجمه محمد ملاعباسی	
تمدن از کجا آمد؟	۱۹۶
پی نوشت ها	۲۰۷
منابع	۲۳۵
نمایه	۲۴۹

مقدمه گردآورنده

تمدن مغرب می‌باشد که در دسرساز هیچ‌کس نمی‌داند این واژه پرشکوه و اسرارآمیز دقیقاً چیست و به چه چیزی دلالت دارد. به همین علت هرکس خواسته است درباره این مفهوم بحث کند، لاجرم از آن تعریفی به دست داده است و این تعاریف نوبه‌نوبه ابهام این مفهوم را بیشتر دامن زده است. واژه تمدن سرگذشت عجیبی دارد: تا آنجا که می‌دانیم این واژه اولین بار در نیمه دوم قرن هجدهم، در چند متن فرانسوی، در معنایی نزدیک به مفهوم امروز ما پدیدار شده است. درباره اولین نویسنده‌ای که واژه را جعل کرده است هنوز اختلافاتی وجود دارد. اما به هر حال، روشن است که عمر این واژه بیش از ۵۰ سال نیست. با این حال در طول این عمر نه چندان بلند، معناها و دلالت‌های بسیاری به خود گرفته است و در تضاد با مفاهیم گوناگونی به کار رفته است؛ علاوه بر این، تدابیر اخلاقی رنگارنگی داشته است.

برای عده‌ای، تمدن در شکل کلمه‌ای مفرد، به معنای وضع غالب اجتماعی بشر مطرح بوده است، وضعیتی که در مقابل «بربریت»، «خشونت»، «بدویت» و «طبیعت» قرار داشته و عموماً اروپای غربی، و بعداً آمریکای شمالی، مرکز و تجلیگاه آن محسوب شده است. در این نگاه، تمدن نوعی معیار یا آرمان اخلاقی است که جوامع و افراد، بعد از گذراندن مراحل از تکامل و پیشرفت، به آن نائل می‌شوند. تمدن نقطه آخر پیکان تکامل بشری است، پیکانی که در سر دیگر آن بربریت نشسته است.

برای دسته دیگری از نویسندگان، تمدن، به عنوان سرجمع زندگی مدرن و شهری، هم معنای «فساد» و «تفرعن» و «ابتذال» بوده است و در مقابلی صفا و صداقت و صمیمیت گذشته‌ها قرار گرفته است؛ و بدین ترتیب، مفهوم مثبت و آرمانی آن به مفهومی منفی و ناگوار تبدیل شده است. جدای از این نوسان بین معناهای مثبت و منفی، تمدن در نوشته‌های برخی از تاریخ‌نگاران و فیلسوفان تاریخ، نه در صورت مفرد، که در صورت جمع آن اهمیت داشته است. آن‌ها همه، آ تمدن را نوعی واحد تحلیلی فرض می‌گرفتند که قرار بود توضیح‌دهنده چیزهایی باشد که واژه‌هایی مثل «دولت-ملت»، «فرهنگ»، «جامعه» و «دین» نمی‌توانستند تبیینش دهد. طبق این نگاه، تاریخ بشریت را تمدن‌های گوناگون ساخته برسد، تمدن‌هایی که روزی متولد شده‌اند، در دوره‌ای به اوج خود رسیده‌اند، و بالاخر زوال یافته و قدرت خود را از دست داده و مرده‌اند.

در زندگی غیررuralی، تمدن و گفتارها و کردارهای مربوط به آن، بیش از هر چیز با فرایند تلخ و درناک استعمار و ملطه اروپا و آمریکا توأمان بوده است. آفریقایی‌ها، هندی‌ها، بومیان آمریکا، میلیون‌ها انسان دیگر در گوشه و کنار دنیا، در پیچ و تاب «فرایند متمدن شدن» به بردگی گرفته شدند، یا سامان زندگی سنتی خود را زیر تهدید لوله‌های توپ و تفنگ از دست دادند. محصولاتشان برای ده‌ها سال به شکل سیستماتیک غارت شد و نهایتاً فقیر و فروخته‌تر پیریشان، و البته هنوز نامتمدن «رها شدند. برای این مردم، برخلاف نخبگان اروپایی، تمدن نقطه مخالف خشونت و جبر نبود؛ بلکه برعکس، تمدن و خشونت دوروی یک سکه بودند.

تمدن در ذهن و ضمیر ما ایرانیان نیز با این بیم و امیدها همراه بوده است. دسته‌ای از متفکران ما، که امروزه با نام عمومی «منورالفکرها» آن‌ها را می‌شناسیم، دل مشغول تمدن به معنای مثبت اخلاقی آن بوده‌اند. آن‌ها تمدن را آرمانی می‌دانستند که کشور ما برای رهایی از انبوه مشکلاتش باید به آن پیوندد و از «بی‌تربیتی» و «بی‌تمدنی» درآید.

با گسترش نهضت‌های دینی و امواج هویت‌گرایی، مشخصاً برداشت عمومی ما از تمدن نیز تغییر می‌کند. در این برداشت جدید، متفکران مختلف معتقد می‌شوند که ما پیش از این دارای تمدنی باشکوه بوده‌ایم که امروز از دست رفته است و مریض و کم‌توان شده و به «انحطاط» افتاده است. نشانه این انحطاط نیز ناتوانی سیاسی و نظامی ما در برابر دولت‌های نیرنگ‌باز و قدرتمند اروپایی بود که سال به سال تأثیرگذاری بیشتری در موازنه قوا و تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های ملی ما پیدا می‌کردند. اما پیش‌ترها، که ما خود صاحب تمدنی برای خودمان بودیم، هیچ‌کس یارای چنین زورگویی‌هایی را نداشت. منظور از این تمدن است نه تمدن ایران باستان یا تمدن اسلام، یا هر دوی آن‌ها بود. بازگشت و احیای تمدن باستانی ایران، که مورد حمایت خاندان سلطنتی پهلوی نیز بود، با انجام پروژه‌های باستان‌شناختی و تاریخی آغازید و بعدها در خلال برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های وسیع فرهنگی دنبال شد. شاید جشن‌های دوهزار و پانصد ساله، و تغییر مبدأ تاریخ از هجرت پیامبر اسلام (ص) به سالی موهوم، که مثلاً نقطه آغاز پادشاهی هخامنشیان بر این سرزمین بود، بهترین گواه برای شدت توجه رژیم پهلوی به تمدن ایران باستان باشد.

نباید در همسایگی این فهم، رشد جریانی را فراموش کرد که تمدن غرب را نه نقطه اوج تکامل بشر، که حضیض انسانیت و غروب انسانیت می‌دانست. غرب، در نگاه این منتقدان، حاصل نوعی انحراف یا گمراهی بود، یا به تعبیر دیگر ظهور اسم «مضل» خداوند پنداشته می‌شد و دوره مدرن تاریک‌ترین و مسموم‌ترین دوره حیات بشری در تاریخ تصویر می‌شد.

در برابر باستان‌گرایی پهلوی‌ها، متفکران و نویسندگانی که علایق مذهبی پررنگ‌تری داشتند، سبک دیگری از تمدن‌اندیشی را بسط می‌دادند. آن‌ها کشور خودشان را میراث‌دار تمدنی دیگر، یعنی تمدن اسلامی، می‌دانستند، تمدنی که برای قرون متمادی، باشکوه‌ترین تمدن جهان بوده است و به دلایل گوناگون امروز انحطاط پیدا کرده و زیر سلطه تمدن جدید غربی درآمده است. پیدا کردن علت انحطاط تمدن اسلام،

برای دهه‌ها، خود به بحثی دامنه‌دار بین متفکران کشور ما تبدیل شده بود، بحثی که هنوز باز است؛ عده‌ای معتقدند حمله مغول‌ها بود که کمربند تمدن پرشکوه را خیم کرد و آغاز پایان آن بود؛ دسته دیگری به تاریخ فکر اهمیت بیشتری می‌دهند و ورود فلسفه یونانی به اندیشه مسلمانان، یا عرفان زدگی و فقه زدگی، یا نبود اندیشه سیاسی را دلیل عمده توقف و پس روی گام به گام این تمدن می‌شمارند؛ عده دیگری دور شدن از راه و روش صالحان دوره صدر اسلام را علت اصلی می‌دانند و اخلاقیات انتقام را به سلسله‌های اموی و عباسی و دیگر نظام‌های سلطانی و شاهی می‌گیرند؛ و دیگری نیز، در روایت خود از داستان انحطاط تمدن اسلامی، از ترکیبی از این دلایل یاد می‌کنند.

به هر حال، در این نگاه‌های تاریخی، در سال‌های اخیر و مخصوصاً پس از تجربه پیروزی انقلاب اسلامی، دغدغه تازه‌ای نیز به دغدغه‌های قبلی افزوده شده است: تمدن‌داری یا احیای نظام مند و برنامه‌ریزی شده تمدن اسلامی. این موضوع به نفاذی ریشه‌دار در گفت‌وگوهای داخلی کشور ما تبدیل شده است. آیا می‌شود سوسیالیسم را با اراده و برنامه‌ریزی انسانی ساخت؟ آیا می‌شود تمدنی زوال یافته را دوباره احیا کرد؟ عده‌ای معتقدند حداقل در سطوحی می‌توان و «می‌بایست» تمدن اسلامی را احیا کرد؛ عده‌ای دیگر دم از ناممکن بودن چنین کاری می‌زنند. ما فکر می‌کنیم، جدای از این بحث «ایچ» امکان و امتناع، شایسته است بحثی اخلاقی نیز در این زمینه باز شود. تلاش برای تمدن‌سازی چه پیامدهای اخلاقی‌ای در پی خواهد داشت؟ آیا تمدن‌سازی پروژه‌ای غیرسیاسی است؟ یا در مناسبات سیاسی ما جایگاهی خواهد داشت؟ مرکز تمدن‌سازی با امپریالیسم کجاست؟ می‌دانیم که مبارزه با امپریالیسم، استکبار و «جهان‌خواری» یکی از پایه‌ای‌ترین اصول سیاست خارجی کشور ما بعد از انقلاب اسلامی بوده است، و در عین حال، تاریخ به ما نشان داده است که بسیاری از پروژه‌های تمدنی، دیرپا زود، به رابطه‌ای استعماری و امپریالیستی بین متمدن‌ها و بی‌تمدن‌ها تبدیل شده است. به هر حال به نظر می‌رسد جای بحث اخلاقی

درباره تمدن در گفت‌وگوهای رایج مربوط به این مفهوم در کشور ما خالی است. این مجموعه مقالات تلاش کرده است تا اشاراتی به این بحث نیز داشته باشد. از سطح ایران که فراتر رویم، شاهد احیای دوباره اندیشیدن به تمدن در سراسر جهان نیز بوده‌ایم. در سال ۱۹۹۳، در یکی از شماره‌های مجله فارین پالیسی^۱، مقاله‌ای به چاپ رسید که آتش بحث درباره تمدن‌ها را بار دیگر شعله‌ور کرد. نام این مقاله «برخورد تمدن‌ها» بود و ساموئل هانتینگتون، استاد مشهور علوم سیاسی در آمریکا، آن را نوشته بود. سه سال بعد، هانتینگتون نسخه مفصل‌تری از مقاله خود را در قالب کتابی با همین نام منتشر کرد. مقاله هانتینگتون در اصل پاسخی بر دیدگاه استارک، انیسیس فوکویاما، پایان تاریخ و آخرین انسان، که یک سال پیش، در ۱۹۹۲ به چاپ رسیده بود. هانتینگتون معتقد بود برخلاف نظر فوکویاما، با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، تضاد و تنازع میان ابنای بشر کاهش نخواهد یافت، بلکه از این به بعد هویت‌های دینی و فرهنگی و سیاسی انسان‌ها، که او نامش را تمدن‌ها گذاشته بود، منشأ اصلی جنگ و ستیز خواهد بود.

هانتینگتون جهان را به چند تمدن اصلی تقسیم کرده بود: تمدن غربی، تمدن آمریکای لاتین، دنیای شرق، دنیای اسلام و تمدن مادون صحرا. به چند کشور مانند اتیوپی و هائیتی و اسرائیل هم لقب «کشورهای تنها» داده بود که در هیچ تمدنی - درست و حسابی - نمی‌گنجیدند. کشوری مانند هندوستان، چین، فیلیپین و... هم بودند که داخل مرزهایشان، شکاف‌های بزرگ تمدنی وجود داشت (مثلاً میان اسلام و هندوئیسم در هندوستان، میان بودیسم و مناریسم در چین، میان اسلام و بودیسم در فیلیپین). در ذیل هر تمدن اصلی نیز تمدن‌های کوچک‌تری وجود داشت، مثلاً ذیل تمدن غربی با شکاف کاتولیک/پروتستان مواجه هستیم. هانتینگتون معتقد بود، با رشد ارتباطات، افزایش کنش‌های متقابل در سطح جهانی، افزایش منطقه‌گرایی در اقتصاد و پاره‌ای از عوامل دیگر.

انسان‌های سراسر جهان به‌طور روزافزونی به «هویت تمدنی» خودشان آگاه می‌شوند و تلاش می‌کنند تا از این هویت محافظت کنند و آن را گسترش بدهند، اما نبود امکان همگرایی در ارزش‌های فرهنگی متفاوت تمدن‌ها و در نتیجه تباین هویت‌های تمدنی، باعث می‌شود این فرایند منجر به تشدید منازعات تمدنی در جهان شود. هانتینگتون پیش‌بینی می‌کرد اصلی‌ترین ستیزها در «مرزهای خونین» تمدن اسلامی روی دهد.

نظریه هانتینگتون را بسیاری از چهره‌های شناخته‌شده علوم انسانی در جهان نقد کردند. ادوارد سعید، آمارتیا سن، دیوید هاروی و دیگران، هریک از نظرگاه ویژه خود کمبودها و خطرات درپیش‌گرفتن چنین نظریه‌ای را هشدار دادند. در سال ۲۰۰۱ رئیس‌جمهور وقت جمهوری اسلامی ایران، سید محمد خاتمی، «گفت‌وگوی تمدن‌ها» را هنگام سخنرانی خود در سازمان ملل به مثابه جایگزینی برای مفهوم «برخورد تمدن‌ها» معرفی کرد. در سال ۲۰۰۵ نیز نخست‌وزیر اسپانیا، خوزه لویس رودریگز زاپاترو، و نخست‌وزیر ترکیه، رجب طیب اردوغان، مفهوم «پیمان صلح» را مطرح کردند. هدف از پیمان تمدن‌ها اقدامات جهانی برای مبارزه با افراط‌گری، دفاع از تکثر در جوامع بشری اعلام شد. در سطح مباحث دانشگاهی نیز بهام ایده‌ل‌لویزی زدگی، غرب‌گرایی و آمریکامحوری هانتینگتون در نظریه برخورد تمدن‌ها، اما نقد‌های گوناگون قرار گرفت.

طی این بحث‌ها، دشواری استفاده از مفهوم تمدن، با تدبیر مرچه بیشتر خود را نشان داد، چنان‌که کسانی مثل دکتر حمید دباشی، در مقاله‌ای که در همین مجموعه ترجمه شده است، گفتند دیگر وقت آن رسیده است که خودمان را از دست این مفهوم خلاص کنیم. در عین حال، نویسندگان دیگری نیز تلاش کرده‌اند تا با اصلاح و بازتعریف این مفهوم، بتوانند از آن در «تحلیل‌های تمدنی» بهره ببرند. در هفت مقاله‌ای که در این مجموعه گرد آمده است، تلاش کرده‌ایم تا سویه‌های اصلی این تلاش‌ها را اجمالاً توضیح دهیم.

مقاله اول «آرمان تمدن: منشأها، معناها و اشارات» ترجمه فصل دوم از کتاب مفصل پیرت باودن، به نام امپراتوری تمدن: تکامل ایده‌ای امپریالیستی است. باودن استاد پُرکار دانشگاه وسترن سیدنی است که سال‌هاست درباره تمدن و تحلیل تمدنی می‌نویسد. علاوه بر کتاب امپراتوری تمدن، که در سال ۲۰۰۹ به چاپ رسیده است، باودن کتاب تمدن و جنگ را نیز در ارتباط با این موضوع در سال ۲۰۱۲ منتشر کرده است. باودن در امپراتوری تمدن استدلال می‌کند که پس از تزاری آمریکا در جنگ سرد و مخصوصاً پس از حملات یازده سپتامبر، ارجاع به تمدن دوباره بسیار زیاد شده است. او که کتاب خود را با بررسی تفصیلی مفهوم تمدن و دلالت‌ها و معناها و منابع مختلف آن در تاریخ اروپا، از دوران روشنگری به این سو، شروع کرده است، می‌گوید تمدن و استانداردهای غربی آن، در قرن‌های هجدهم و نوزدهم، اکثراً استانی برای توجیه امپریالیسم کشورهای اروپایی در سراسر دنیا بوده است؛ امروزه «امپریالیسم جدید» آمریکا، دوباره این واژه را احیا کرده است تا همان اهداف قبلی را به دست بیاورد. باودن در فصل دوم کتاب، که در این مجموعه ترجمه شده است، ریشه‌ها و بسترهای تاریخی واژه را در زبان‌های فرانسوی، انگلیسی و آلمانی بررسی می‌کند و به تفاوت‌های آشکار معنایی آن اشاره می‌نماید. این درآمد، برای کسی که بخواهد اطلاعاتی ابتدایی درباره پیچیدگی‌های مفهوم تمدن به کف آورد، بسیار حیدر واقع خواهد شد.

مقاله دوم این مجموعه را آرپاد ساکولسای نوشتی است. این جامعه‌شناس مجارستانی، که در نظریه‌های اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی تخصص دارد، در «تمدن و سرچشمه‌های آن» به بنیادهای مفهومی این واژه می‌پردازد. مقاله او به سبک و سیاقی بسیار متفاوت از باودن، نشان می‌دهد کدام نیازها در حیات اجتماعی بشری، منجر به پروراندن این مفهوم شده است. ساکولسای می‌گوید هر فرهنگی خشونت داخلی را بین اعضای خود منع می‌کند، اما چگونه باید بر خشونت خارجی فائق آمد؟

تمدن تلاشی بوده است در جهت یافتن راه حلی عمومی و جهان شمول برای مسئله خشونت. ساکولسای به مفاهیمی مانند مرز، موهبت و مکانیسم قربانی می پردازد و می گوید نقطه فروپاشی نظم، یعنی جایی که مرز میان خودی و بیگانه گم می شود، محل وقوع شدیدترین خشونت هاست. بنابراین فرهنگ ها، هرگاه مرز میان خودی و ناخودی از میان می رود، با استفاده از سازوکارهای گوناگونی مانند قربانی کردن، مرز جدیدی را می سازند. ساکولسای معتقد است مفهوم تمدن در نگاه غربی ها، مرزی بود که بعد از تضعیف مسیحیت ساخته شد. این مقاله از کتاب ادوارد تیریاکیان و سعید امیرارجمند به نام بازاندیشی در تحلیل تمدنی انتخاب شده است.

برخورد تمدن ها، مدلی برای توسعه تاریخی «عنوان سومین مقاله این مجموعه است» کریگری ملیوئیش، نویسنده مقاله، استاد سابق تاریخ و سیاست در دانشگاه ملیورن استرالیا است و اکثر کتاب ها و مقالات او نیز به جامعه استرالیا و مسائل این کشور اختصاص دارد. او در این مقاله، با نقد فهم هانتینگتون از واژه تمدن، ادعا می کند که انتقادات و خصمیتاتی را به تمدن ها نسبت داده است که به صورت تاریخی دولت ها را دارا آن بوده اند: انسجام و یکپارچگی، نیروی نظامی متشکل، مرکز واحد تصمیم گیری های سیاسی و علاقه روزافزون به ستیز و منازعه. در مقابل، تمدن ها غالباً استایم، دقیق و نامنسجم بوده اند که اشکال بسیار گوناگونی از زندگی اجتماعی را در دل خود جای می دادند. ملیوئیش می گوید از نظر هانتینگتون تمدن ها مثل توپ بیلیارد هستند که سخت و نفوذناپذیر و دائماً در حال برخورد با یکدیگر؛ اما اگر با دیدی تاریخی، به این تمدن ها برویم، خواهیم دید که هر تمدنی ملغمه ای از فرهنگ ها و اعتقادات رنگ رنگ بوده است و عملاً آن تمدن هایی که هانتینگتون از آن ها دم می زند، در هیچ کجای تاریخ پیدا نمی شود. این مقاله نیز به عنوان یکی از فصول کتاب بازاندیشی در تحلیل تمدنی به چاپ رسیده و از آنجا برای ترجمه انتخاب شده است.

بخش چهارم این مجموعه بخشی از مقدمه کتاب کریستینا زخاس به نام تمدن و خشونت: رژیم های بازنمایی در کلمبیای قرن نوزدهم است. این بخش،

که با عنوان «تمدن به منزله تاریخ» ترجمه شده است، تمهید نظری رخاس برای پرداخت به مسئله توأمانی گفتمان‌های تمدنی و خشونت در جهان سوم است. رخاس معتقد است زیر عنوان تمدن، کشورهای اروپایی دست به تجاوزها و سلطه‌گری‌های بی‌مانندی در سراسر جهان زده‌اند و اکنون باید پرسید این خشونت در چه گفتمان‌هایی و به چه صورت نهادینه و توجیه می‌شده است. رخاس معتقد است اروپایی‌ها خود را صاحب تمدن می‌دانستند و تسلط این دیدگاه باعث شده بود تا تمام جهان را با چشمی اروپایی ببینید و درباره آن قضاوت کنید. ایرنگه به جهان، به خوبی با منافع قدرت هم‌آوا می‌شد و نتیجه آن فرایند این بود که خشونت بار گسترش سرمایه‌داری در جهان سوم بود.

مقاله ادوارد ی. یاکوبان به نام «تحلیل تمدنی، نوسازی سنت جامعه‌شناختی» پنجمین بخش از این مجموعه مقالات است. تیریایان که به همراه سعید امیرارجمند، کتاب بازاندیش در تحلیل تمدنی را تدوین کرده است، یکی از جامعه‌شناسانی است که می‌گوید «تمدن» اگرچه دارای کثرت معنایی و ابهام درونی است، هنوز بلااستفاده نشده است، بلکه می‌توان در موقعیت‌هایی که واحدهای تحلیلی دیگر ناکارآمدند، از آن استفاده کرد. تیریایان می‌گوید ما در تحلیل‌های جامعه‌شناختی بین واحد تحلیلی سنت و جهان فراگیر انسانی، نیازمند واحد تحلیلی بینابینی هستیم. نظریه نام‌های حائلی یا نظریه جهانی شدن تلاش کرده‌اند تا چنین حد وسطی را به وجود بیاورند، اما همان‌طور که این قابلیت برخوردار است. برای نشان دادن این قابلیت، تیریایان مطالعات تاریخی مفصلی را درباره تمدن در جامعه‌شناسی انجام می‌دهد. تمدن در طول تاریخ جامعه‌شناسی، واژه‌ای حاشیه‌ای و نه چندان مؤثر بوده است؛ با این حال می‌توان سه نسل از متفکران را نام برد که به انحای مختلف به این واژه و دلالت‌های آن اندیشیده‌اند. در بین «کلاسیک»های جامعه‌شناسی، پرداخت و برهه این مسئله در جامعه‌شناسی تطبیقی‌اش بیشترین اهمیت را دارد، هرچند دورکیم و مخصوصاً مارسل موس نیز به این مفهوم توجه داشته‌اند. در نسل میانی جامعه‌شناسان

با تحلیل‌های پیتیریم سوروکین، نوربرت الیاس و بنجامین نلسون مواجه می‌شویم و نهایتاً در معاصران جامعه‌شناسی آثار هانتینگتون و آیزنشتات بیشترین اهمیت را داشته‌اند. تیریاکیان، پس از توضیحات خود دربارهٔ میراث این جامعه‌شناسان، مسائل و موضوعاتی را مطرح می‌کند که از نظر او چالش‌های پیش روی جامعه‌شناسی تمدنی در دوران معاصر محسوب می‌شود. این مقاله نیز از کتاب بازاندیشی در تحلیل تمدنی برگزیده شده است.

ششمین مقاله این مجموعه نوشته مهدی مظفری است. مظفری استاد رنشته علوم سیاسی در دانشگاه آرهوس دانمارک است. او در «آیا می‌توان تمدنی روال‌یافته را بازسازی کرد؟» به دنبال کنکاش در سؤالی است که ذهن بسیاری از ریسندگان و اندیشمندان مسلمان را در سده اخیر به خود مشغول کرده است. همچون دیگر مقالین، مظفری نیز صفحات اولیه مقاله خود را به بحث دربارهٔ معناهای گوناگون این واژه اختصاص داده است؛ علاوه بر این کوشیده است تا معنای چیزهایی مانند «انحطاط تمدن» یا «احیای تمدن» را نیز روشن کند. پس از این بحث مفهومی، مظفری به بحثی در اسلام می‌پردازد که به عنوان نمونه مطالعه خود انتخاب کرده و با طرح اجمالی نظریه تفکرات مختلف اسلامی درباره انحطاط این تمدن، حالت‌های احتمالی بازسازی آن را بررسی کرده است. مهدی مظفری این مقاله را در یکی از شماره‌های ژورنال روابط بین‌الملل، سال ۱۹۹۸ به چاپ رسانده است.

هفتمین و آخرین مقاله کتاب نوشته حمید دباشی است. دباشی استاد شناخته‌شده دانشگاه کلمبیا است که کتاب‌های متعددی دربارهٔ اسلام و جهان اسلام نوشته است. او با نگاه پسااستعمارگرایانه خود در مقاله «برای آخرین بار، تمدن» نقد کوبنده‌ای به تمدن و نتایج خشونت‌بار و استعماری آن وارد کرده است. دباشی معتقد است ظهور دوباره مفهوم تمدن و چنگ زدن به تحلیل‌های تمدنی تلاشی مذبحانه برای حفظ چیرگی استعماری غرب در جهانی است که دیگر از کنترل غرب رهیده است. دباشی، با بازگشت به دوره‌ای که برای اولین بار

استفاده از مفهوم تمدن رایج شد، نشان می‌دهد تقارنی بین ازمیان رفتن هویت مسیحی کشورهای اروپایی و ظهور هویت جدیدی ذیل «تمدن غربی» وجود دارد. در واقع، در جهان نو ظهور سرمایه داری، که مسیحیت اهمیت هویتی خود را علی‌الخصوص برای بورژواها از دست داده بود، تمدن هویت جمعی جدیدی می‌ساخت که توجیه‌گر سلطه طلبی‌های این مردم بود. دباشی معتقد است در گردنه مرگ بار تغییرات اقتصادی و اجتماعی اخیر و در صورت بندی‌های جدید سرمایه، نه تنها کلیت‌های مبهمی مثل تمدن جایی نخواهد داشت، بلکه واحدهای بسیار محکم‌تری مثل دولت-ملت‌ها نیز ضعیف و ضعیف‌تر خواهد شد. بنابراین باید هرچه سریع‌تر خودمان را برای دورانی آماده کنیم که از هر لحاظ «پست مدرن» می‌شود. مقاله دباشی آخرین مقاله کتاب بازاندیشی در تحلیل تمدن است.

در پایان این مقدمه کوتاه می‌توانست از دوستان نشر ترجمان علوم انسانی که در مراحل مختلف انتخاب و تهیه و آماده‌سازی این مجموعه مقالات کمک کرده‌اند تشکر کنم؛ بیش از همه، از سید علی تقوی‌نسب، که علاوه بر همفکری‌های ارزشمند، زحمت ترجمه دو مقاله را بر دوش عهده گرفت. و در ادامه از مرتضی روحانی و سید احمد موسوی خوثینی سپاسگزارم که از این کار حمایت فراوان کردند. عطاءالله بیگدلی مجموعه ارزشمندی از جست‌وجوهای خود در این زمینه را در اختیارم قرار داد و سجاد سرگلی متن‌ها را، با وسواس و دقت استازی کرد. سیدسالار کاشانی متفکران جدیدی را در این زمینه به من شناساند. مرتضی منتظری مقدم و سیدمحسن شجاعی مقالات را، پیش از این ویراست. برای انتشار اینترنتی آماده کردند؛ قدر دان کمک همه آن‌ها هستم.

تیرماه ۱۳۹۵

محمد ملاعباسی